



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۸ دی ۱۴۰۰

مصادف با: ۲۴ جمادی الاولی ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسئله ۲۹ - ادله جواز سماع - دلیل دوم روایات: طایفه اول تا چهارم و بررسی آنها -

دلیل سوم: سیره معصومین (ع) - دلیل چهارم: سیره متصل به زمان معصوم (ع)

جلسه: ۵۸

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد برای جواز سماع و استماع صوت زن توسط مرد نامحرم و نیز سخن گفتن زن با مرد نامحرم و استماع صوتها للاجانب، ادله‌ای اقامه شده است. دلیل اول دو طایفه از آیات بود که در هر طایفه چند آیه وجود دارد که به آنها اشاره کردیم؛ نتیجه این شد که از آیات می‌توانیم استفاده کنیم سماع و استماع جایز است.

دلیل دوم: روایات

در بین روایات هم طوایفی وجود دارد که دلالت بر جواز می‌کند.

طایفه اول

روایاتی است که بر جواز سلام به زن دلالت می‌کند و در مقابل روایاتی است که قبلاً خواندیم و برخی از آن استفاده حرمت کردند؛ چون یکی از ادله عدم جواز، روایاتی بود که دال بر منع از سلام کردن به زنان بود. همان‌جا اشاره کردیم که این روایات معارض دارد. برخی روایات (در نقطه مقابل روایتی که نقل کردیم از مسعدة بن صدقة) دلالت بر جواز سلام می‌کنند.

روایت اول: روایتی از امام صادق (ع) است که قبلاً هم خوانده‌ایم و اشاره کردیم که این روایت دال بر جواز است: «عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيَرُدُّنَّ عَلَيْهِ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ»، البته این روایت یک ذیلی دارد که کمی محل بحث است؛ اما برطبق این روایت پیامبر (ص) هم به زنان سلام می‌کرد و هم جواب سلام آنان را می‌داد که متضمن سماع و استماع است. امیرالمؤمنین (ع) هم به زنان سلام می‌کرد، لکن در مورد زنان جوان یکره آن یسلم علیهن. این به وضوح دلالت بر جواز می‌کند.

روایت هم سنداً و هم دلالتاً خوب است؛ فقط ذیل روایت یک جمله‌ای از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که می‌فرماید: «أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا طَلَبْتُ مِنَ الْأَجْرِ». توجیهاتی برای این جمله ذکر شده است؛ یک توجیه را قبلاً بیان کردیم؛ یک توجیهی شیخ صدوق دارد در ذیل این روایت که می‌گوید «إنما قال ذلك لغيره و إن عبّر عن نفسه و أراد بذلك أيضاً التَخَوُّفَ مِنْ أَنْ يَظَنَّ بِهِ ظَانَ أَنْ يَعْجِبَهُ صَوْتُهَا فَيَكْفُرَ»، اگر امیرالمؤمنین (ع) این را فرمود، برای دیگران بود. درست است که تعبیر از خودش کرده ولی این برای تعلیم و یاد دادن به دیگران است. پس دلالت این روایت کاملاً روشن است و بحثی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۵، باب ۱۳۱ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۳.

ندارد.

روایت دوم: «عَنْ عَمَّارِ السَّاباطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ النِّسَاءِ كَيْفَ يُسَلَّمْنَ إِذَا دَخَلْنَ عَلَى النِّسَاءِ قَالَ الْمَرْأَةُ تَقُولُ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَالرَّجُلُ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».^۱ در این روایت هم حضرت کیفیت سلام دادن را بیان می‌کند، چون سؤال از کیفیت سلام دادن شده است. از این معلوم می‌شود اصل جواز سلام مفروغ عنه است؛ اگر اصل جواز مفروغ عنه نبود، امام اینطور جواب نمی‌داد. حتی اگر سؤال از کیفیت سلام هم جا داشت، اما اینکه امام (ع) کیفیت سلام را تعلیم بدهند، در حالی که اصل سلام و پاسخ دادن محل اشکال باشد، درست نیست. چیزی که اصل آن حرام باشد، چطور حضرت می‌تواند کیفیتش را به دیگران تعلیم بدهد. بنابراین دلالت روایت خوب است و مشکلی ندارد.

فقط از نظر سندی ممکن است در مورد عمار ساباطی بعضی‌ها اشکال کنند؛ اما روایت عمار، روایت موثق و معتبر است؛ درست است فطحی مذهب بوده ولی ثقه است. فقط اگر از متفردات باشد، ممکن است به روایت او اخذ نشود؛ و الا ثقه است. بر همین اساس اینکه مرحوم آقای خویی تعبیر کرده به صحیحه عمار ساباطی^۲، درست نیست؛ حتماً یک اشتباه یا سبق قلم صورت گرفته است. چون قطعاً عمار فطحی بوده و اگر روایتی از او نقل شود نمی‌توان تعبیر به صحیحه کرد بلکه موثق است. به هر حال سند این روایت معتبر است و دلالت آن کاملاً واضح و روشن است.

در مورد سلام دادن همین دو روایت کافی است. فقط ممکن است اینجا بحث معارضه این روایت با روایات دال بر منع پیش آید. اینجا یک بحثی است که آیا واقعاً معارضه‌ای بین این روایات و آن روایات وجود دارد، و اگر معارضه وجود دارد کیفیت جمع بین این روایات چگونه است؟ مسلم این است که هیچ‌کسی فتوا به حرمت سلام کردن نداده است؛ کسانی که در مورد سلام فتوا داده‌اند نهایتش این است که به کراهت آن فتوا داده‌اند، و نهایت چیزی که می‌توان در جمع بین این روایات ذکر کرد این است که آن روایات را حمل بر کراهت کرد. در مورد برخی از روایات دیگر هم توجیهاتی وجود دارد که در مجموع باعث ترجیح این روایات بر آن روایات است. لذا دلالت این روایات بر جواز خدشه‌ای ندارد.

طایفه دوم

این طایفه مربوط به سخن گفتن زنان با مردان و شنیدن صدای آنهاست و به وضوح درباره تکلم است. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِذْ دَخَلَتْ عَلَيْنَا أُمُّ خَالِدٍ الَّتِي كَانَ قَطَعَهَا يُوسُفُ بْنُ عَمْرٍو تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَيْسُرُكَ أَنْ تَسْمَعَ كَلَامَهَا قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَأَذِنَ لَهَا قَالَ وَاجْلِسِي مَعَهُ عَلَى الطَّنْفَسَةِ قَالَ ثُمَّ دَخَلَتْ فَتَكَلَّمَتْ فَاذًا هِيَ امْرَأَةٌ بَلِيغَةٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْهُمَا الْحَدِيثَ».^۳ ابی بصیر می‌گوید نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که ام‌خالد وارد شد و اجازه ورود گرفت. امام (ع) رو به من کرد و فرمود آیا می‌خواهی حرف‌های او را بشنوی؟ گفتم بله. حضرت به او اذن داد و من را هم روی زیلو کنار خودش نشانید. (طنفسه به معنای زیلو یا بوریایی است که از شاخ و برگ درخت خرما درست می‌شود). بعد ابی بصیر می‌گوید ام‌خالد وارد شد و با حضرت سخن گفت و زنی بود که بلیغ سخن می‌گفت.

۱. همان، ح ۴.

۲. مبانی العروة، کتاب النکاح، ص ۸۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۷، باب ۱۰۶ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۱.

این روایت به وضوح دلالت می‌کند بر جواز سخن گفتن زن؛ حضرت به او اجازه داد که وارد شود و سخن بگوید. همچنین شنیدن صدای زن؛ چون هم حضرت به سخنان آن زن گوش داد و هم به ابی‌بصیر می‌گوید آیا می‌خواهی سخنان او را بشنوی؟ لذا دلالت این روایت بر جواز سخن گفتن زن و شنیدن صدای او توسط مرد کاملاً آشکار است. سند این روایت هم خوب است؛ فقط درباره معلی بن محمد گفته شده که مضطرب الحدیث است؛ حالا این اضطراب حدیث یا اینکه گاهی از ضعفاً روایت نقل می‌کند، لطمه‌ای به وثاقت او نمی‌زند. لذا سند و دلالت روایت خوب است و مشکلی ندارد.

طایفه سوم

روایاتی است که مربوط به نياحة النساء است؛ نوحه‌سرایی زنان. روایاتی داریم که بر طبق آنها زنان نياحة داشتند و حتی مثلاً بعضی از این راه شاید تکسب می‌کردند. این نياحة هم در مجالس عزا بود و هم در مجالس عروسی. معلوم است وقتی در مجلس عزا که محل اجتماع است یا در محل عروسی که محل اختلاط زن و مرد است و صدای آنها به گوش دیگران می‌رسیده، اگر اشکال داشت و جایز نبود منع می‌کردند. از جمله این روایات:

روایت اول: روایتی است از امام باقر(ع) که البته در بحارالأنوار نقل شده است: «أَنَّ الْبَاقِرَ (ع) أَوْصَى أَنْ يُنْدَبَ لَهُ فِي الْمَوَاسِمِ عَشْرَ سِنِينَ»^۱.

روایت دوم: مضمون این روایت هم مانند روایت قبل است که حضرت می‌فرماید: «أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا لِنَوَادِبِ تَدْبِئِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنِي أَيَّامٍ مَنِي»^۲.

طبق این روایت امام باقر(ع) وصیت کرده که ده سال در ایام حج و در منی برای او ندبه شود. در اولی که وصیت کرده که برای او نوحه یا ندبه شود، ممکن است جای این سؤال باشد که این دلالت بر جواز سماع یا سماع صوت زن ندارد چون نگفته زنان این کار را بکنند. لکن اولاً اطلاق روایت شامل زن و مرد می‌شود. ثانیاً، نوعاً این کار را زنان انجام می‌دادند؛ غالباً اینطور بود و مردان خیلی اهل نياحة نیستند و نبودند. نياحة و ندبه نوعاً از سوی زنان صورت می‌گیرد. طبیعتاً وقتی اصل نياحة جایز شود و اشکالی نداشته باشد، این دلالت بر جواز سماع و سماع دارد.

تنها اشکالی که ممکن است در این دو روایت باشد، مرسل بودن و اشکال سندی است. لذا صاحب جواهر وقتی می‌خواهد ادله جواز را نقل کند، به روایات نياحة استناد نمی‌کند. فقط می‌گوید در بین مردم و اهل بادیه اینطور رسم بوده و این جزء سیره می‌شود و دیگر به عنوان طایفه‌ای از روایات نیست. این طایفه را صاحب جواهر ذکر نکرده است.

طایفه چهارم

روایاتی است که دلالت بر جواز تعلیم قرآن توسط مردان به زنان دارد. روایتی که در جلسات قبل در مورد مباحثه خواندیم که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَقْرِيْ امْرَأَةً كُنْتُ أَعْلَمُهَا الْقُرْآنَ فَمَا زَحَتْهَا بِشَيْءٍ فَقَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَقَالَ لِي أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ فَغَطَّيْتُ وَجْهِي فَقَالَ لَا تَعُوذَنَّ إِلَيْهَا»^۳ ابی‌بصیر می‌گوید من به زنی تعلیم قرآن می‌کردم؛ بعد که آن اتفاق می‌افتد و حضرت می‌فرماید به او چه گفتی؛ حضرت از مزاح منع می‌کند و نه تعلیم قرآن. نمی‌گوید چرا به زن تعلیم قرآن دادی. بنابراین

۱. بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۸، باب ۱۰۶ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۵.

خود این هم دلالت بر جواز دارد. اگر این کار حرام باشد، دیگر فرقی بین تعلیم قرآن و غیر آن نیست؛ کار حرام را باید ترک کند، ولو برای تعلیم قرآن باشد.

تا اینجا چهار طایفه نقل شد که دلالت بر جواز می‌کند. روایت دیگری هم در اینجا نداریم.

سؤال:

استاد: آنها جزء تکلم است؛ ما گفتیم روایاتی که دلالت بر جواز تعلیم قرآن دارد، روایاتی که دلالت بر جواز النیاحه دارد، روایات دال بر جواز سلام، روایات دال بر جواز تکلم با نساء و بالعکس. ... آنها جزء سیره محسوب می‌شود. این روایاتی که دلالت بر تکلم می‌کند زیاد است و ما فقط چند مورد را اینجا گفتیم؛ حتی مثلاً مسأله جواز تعلیم القرآن، این برای خود حضرت نیست؛ دیگران این کار را کرده‌اند. بالاخره این روایات یا قول معصوم را بیان می‌کند یا فعل معصوم یا تقریر معصوم را.

دلیل سوم: سیره معصومین (ع)

دلیل سوم سیره خود معصومین (ع) است، یا فعلاً یا تقریراً. روایات بیشتر مبین قول بود؛ برخی روایات داریم که حکایت از رفتار خود معصومین دارد. از پیامبر مکرم اسلام (ص) گرفته تا دیگران. حضرت زهرا (س) در مسجد و در حضور دیگران خطبه خوانده است؛ حضرت زینب (س) در موارد مختلف خطبه خوانده است. امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) با زنان گفتگو می‌کردند و صحبت می‌کردند. البته همه اینها قید عدم التلذذ و الریبه دارد که این را بعداً ذکر می‌کنیم. بنابراین سیره معصومین (ع) در ارتباط و گفتگو و سخن گفتن با زنان بوده است؛ یعنی قطعاً از رفتار آنها می‌توانیم کشف کنیم که سخن گفتن با آنها حرام نبوده است. منتهی اینکه چگونه سخن گفته شود و در چه شرایطی و کیفیت آن چیست، بحث دیگری است.

دلیل چهارم: سیره متصل به زمان معصوم (ع)

دلیل دیگر سیره متشرعه متصله به زمان معصوم (ع) است که از سوی معصومین (ع) هم ردع نشده بلکه دلیل بر تأیید و امضا هم داریم. در تمام جوامع اسلامی، در طول تاریخ، اتفاقاتی گزارش شده یا سبک زندگی به گونه‌ای بوده که ایجاب می‌کرده این سخن گفتن‌ها و سماع و اسماع باشد و هیچ کسی از آن منع نکرده است. این جلوه‌های مختلفی داشته است؛ به قول مرحوم آقای خویی سکونت چند خانواده در یک خانه که قبلاً مرسوم بود؛ معمولاً قدیم‌ها در یک حیاط و منزل چند اتاق داشت و در هر اتاق یک خانواده‌ای زندگی می‌کرد، و پسران و دختران همسر داشتند و معمولاً با هم در ارتباط بودند و حداقل صدای همدیگر را می‌شنیدند؛ ولو اینکه ممکن بود روی همدیگر را نبینند. صدای همدیگر را می‌شنیدند و این امر متعارف بوده و در زمان خود معصومین (ع) هم این چنین بوده و حضرات معصومین از این کار منع و ردع نکرده‌اند؛ این چیزی است که قاطعانه می‌شود آن را پذیرفت. تأکید اصلی مرحوم صاحب جواهر هم روی سیره است. صاحب جواهر اول ادله حرمت را نقل می‌کند و بعضاً اشکال می‌کند، سپس می‌گوید: «لکن ذلک کله مشکلٌ بالسیرة المستمرة بالاعصار و الامصار من العلماء و المتدینین و غیرهم علی خلاف ذلک»،^۱ یکی از چیزهایی که ایشان تأکید می‌کند و مهم می‌داند در مقابل ادله و روایات دال بر حرمت، سیره مستمره بین علما و متدینین و غیر علما و متدینین است.

لذا با توجه به این ادله بدون تردید می‌توانیم فتوا به جواز بدهیم، جواز السماع و الاستماع و الاسماع. منتهی این شرط دارد؛

۱. جواهر، ج ۳۰، ص ۱۷۱.

اینطور نیست که سماع و استماع مطلق باشد؛ این حتماً باید مع عدم التلذذ و الریبة باشد.

شرح رساله حقوق

بحث در رساله حقوق به حق پنجم زبان رسید. تا اینجا به چهار حق اشاره کردیم: «اکرامه عن الخنا»، یعنی بزرگداشت و گرامیداشت زبان از بدزبانی که برخی مصادیق آن را ذکر کردیم؛ عادت دادن زبان به خیر؛ تربیت و پرورش زبان، و سرانجام اینکه زبان جز در مواقع حاجت و نیاز دینی و دنیایی و منفعت دینی و دنیایی باز نشود.

حق پنجم زبان

اما پنجمین حق این است: «وَإِعْقَابُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنِعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قَلَّةِ عَائِدَتِهَا»، معاف داشتن زبان از زیاده‌گویی‌های زشت و کم‌فایده که انسان از ضرر آن در امان نیست، در حالی که درآمد و نصیب آن ناچیز است. این معنایش معلوم است، تفاوتش با قبلی‌ها هم معلوم است. بله، به یک معنا می‌توانیم بگوییم همه اینها از یک حقیقت حکایت می‌کند ولی حیثیات و زوایای مختلفی است که اینجا برای زبان ذکر می‌شود. در حق چهارم سخن از صمت و سکوت و لزوم کم‌گویی و گزیده‌گویی بود؛ اینکه انسان وقتی می‌خواهد سخن بگوید حد و حدودش را مواظب باشد و اینکه مشتمل بر منافع دین و دنیا باشد. ولی در این جمله می‌گوید جلوی زیاده‌گویی آن را بگیرد، جلوی زیاده‌گویی که زشت است، سخن یاوه و بیهوده، سخن کم‌فایده، اینها را بر زبان جاری نکند. اینجا دارد به لزوم پرهیز از سخن کم‌فایده و بی‌فایده اشاره می‌کند. یک حق زبان این است که کنترل شود تا سخن کم‌فایده و بی‌فایده بر زبان جاری نکند. به صراحت در قرآن اشاره شده که هر کلمه و لفظی که انسان بر زبانش جاری می‌کند، ملکی آن را می‌نویسد. «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۱ انسان هیچ لفظی را بر زبان جاری نمی‌کند مگر اینکه در همان لحظه فرشته‌ای آماده و مراقب، آنها را ضبط می‌کند و می‌نویسد و نگه می‌دارد. این خیلی مهم است که کلمه به کلمه انسان این چنین ضبط و ثبت می‌شود.

امیرمؤمنان (ع) از جایی عبور می‌کردند، دیدند مردی بسیار پرحرفی می‌کند؛ حضرت نزد او ایستاد و فرمود: ای مرد، تو با این سخنان کتابی را بر فرشتگان حافظ خود املا می‌کنی. یعنی مثل کسی که دیکته می‌گوید و هرچه می‌گوید می‌نویسند، هر سخنی که ما می‌گوییم به صورت املا این فرشتگان این را می‌نویسند و ثبت می‌کنند. ممکن است این یک بیان سمبلیک باشد یا حقیقتاً این چنین باشد، این خیلی مهم نیست؛ مهم باقی ماندن لفظ است. اینطور نیست که ما یک لفظی را که می‌گوییم یا می‌نویسیم، تمام شود. این لفظ دقیقاً جزء به جزء و واو به واو ثبت می‌شود. حضرت در ادامه به او می‌فرماید حال که چنین است، از آنچه که برای تو نافع است سخن بگو و از سخن یاوه و بیهوده دوری کن.^۲ این معلوم می‌شود که سخن لغوی بوده؛ اگر اگر سخن ناروا و زشت و دروغ بود به او می‌فرمود دروغ نگو و تهمت نزن. حضرت دارد می‌گوید هر چه می‌گویی می‌نویسند، پس چیزی بگو که نافع باشد، برای تو سودی داشته باشد. از سخن واهی دوری کن. این اشاره به همان بیهودگی سخن دارد که سخن بیهوده و سخنی که قلیل‌الفایده و کم‌فایده است بر زبان جاری نشود.

همین سخن می‌تواند باعث خشنودی خدا شود. این معیارها را که آدم می‌بیند، معلوم می‌شود که چقدر باید مراقبت کند. رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: سخنی که سبب خشنودی و رضایت خداوند شود، این نمی‌داند که چقدر ارزش دارد. یعنی سخن با

۱. سوره ق، آیه ۱۸.

۲. من لایحضر، ج ۴، ص ۳۹۶.

ارزش و با فایده اگر سبب خشنودی خداوند شود، ارزشش برای گوینده سخن معلوم نیست. اگر یک سخنی باعث خشنودی خدا شود، رسول گرامی اسلام(ص) می‌فرماید خداوند به خاطر آن سخن، خشنودی خود را تا قیامت برای او می‌نویسد. این خیلی عجیب است؛ اگر موجب خشنودی شود، تا قیامت خداوند این خشنودی را برای او می‌نویسد.^۱

امام صادق(ع) نشسته بودند و کسی در حضور حضرت خیلی پرحرفی کرد. بعضی‌ها خیلی پرحرف هستند و بی‌جهت حرف می‌زنند؛ بعضی در سخن گفتن به قول استاد بزرگوار ما فاعل بالعناية هستند؛ هر چه به ذهنشان می‌رسد فوراً به زبان می‌آورند و راجع به همه چیز حرف می‌زنند. امام صادق(ع) به او می‌گوید سخن گفتن را خیلی ناچیز می‌شماری، در حالی که خداوند که می‌خواست پیامبران را برانگیزد، آنها را با طلا و نقره مبعوث نکرد بلکه با کلام و سخن برانگیخت.^۲ این ارزش کلام و سخن است.

علی‌ای حال یکی از حقوق زبان این است که انسان زبان را از بیهوده‌گویی و لغوگویی و سخن کم فایده معاف بدارد. امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ فِي دُنْيَاهُ وَلَا يُكْتَبُ لَهُ أَجْرُهُ فِي آخِرَاهُ»^۳ می‌گوید من متعجبم از کسی که درباره چیزی سخن می‌گوید که نه در دنیا برای او فایده دارد و نه در آخرت پاداش و اجری را نصیب او می‌کند. حفظ زبان از زیاده‌گویی و لغوگویی، بی‌فایده بودن، یکی از حقوق زبان است.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶.

۲. سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳. غررالحکم، ص ۳۳۴.